

به نام خدا

چکیده‌ای تندخوانی‌شده از پیشگفتار لروی لیتل بر (LEROY LITTLE BEAR) بر چاپ کتاب **در باب خلاقیت**، اثر دیوید بوهم. انتشارات راتلج (۲۰۰۴)

... از زمانی که کتاب **تمامیت و نظم درگیر** (Wholeness and the Implicate Order) از دیوید بوهم را خوانده‌ام، همواره او را بابت گشودگی به امور «نو» و «متفاوت»، گشودگی به «امکاناتی» که از تلاقی مرزهای رشته‌ها، فرهنگ‌ها، و راه‌های شناخت متفاوت ناشی می‌شود، تحسین کرده‌ام؛ و نیز درک او را از علم به مثابه‌ی هنر و زیبایی. در این جا می‌خواهم توضیح دهم که چگونه و چرا افکار و ایده‌های بوهم در باب «خلاقیت»، خاک حاصلخیز خود را در راه‌های شناختی پیدا می‌کند که به سرخپوستان بلک فوت (سیاه‌پا) تعلق دارد.

فلسفه‌ی این سرخپوستان بر ایده‌های جنبش مدام (constant motion)/سیلان مدام (constant flux) مبتنی است، بر ایده‌ی حرکت و سیلان کل آفرینش که شامل امواج انرژی و جهانی سرشار از روح است، بر هر آن چه جان دارد و حرکت می‌کند، بر کل آفرینشی که به هم پیوسته است، بر واقعیتی که نیازمند بازآفرینی است، و بر فضا (space) به عنوان مرجع اصلی اشارات. میان اندیشه‌های بلک فوت‌ها و دیگر سرخپوستان آمریکایی شباهت‌هایی وجود دارد. یک دانشجوی هنر از قبیلۀ ناواهو، این شباهت‌ها را به خوبی بیان می‌کند:

... پیش فرض ما این است که در زیر این جنبه‌ی دوگانه‌انگار (dualistic aspect) عالم هستی وجود، جهانی نهفته است که دائم در حال حرکت است، و این که امور، پیوسته دستخوش دگردیسی، تغییر شکل و بازگشت‌اند، و این که جوهر زندگی و هستی همانا حرکت است.

... من خود در جای دیگری گفته‌ام: «مفهوم سیلان مدام، به شبکه‌ی "تار عنکبوتی" روابط منتج می‌شود. به عبارت بهتر همه‌ی امور عالم به هم مرتبط‌اند. اگر همه‌ی امور به هم مرتبط‌اند، پس کل آفرینش با هم مرتبط و پیوسته است. اگر بشر جاندار است و روح دارد، بنابراین "همه‌ی روابط و پیوندهای من" هم باید جاندار باشند و باید روح داشته باشند. منظور بلک فوت‌ها از "روح" و امواج انرژی همین است. کل آفرینش یک روح بیش نیست. هر چیزی در آفرینش آمیزه‌ی یگانه و منحصر به فردی است از امواج انرژی. به عبارت دیگر، آن چه به عنوان اعیان مادی در فضا ظاهر می‌شود فقط تجلی و نمود آمیزه‌ای یگانه از امواج انرژی است. برعکس، لازم نیست کل آمیزه‌های امواج انرژی، خود را در شرایط اعیان مادی متجلی سازند».

«در پارادایم بومیان آمریکا، مفهوم "باززایی" (Renewal) اهمیت بسیاری دارد. این بومیان، از سیلان مدام، الگوهای منتظم خاصی را کشف کرده‌اند، از جمله فصل‌ها، مهاجرت حیوانات، یا حرکت‌های کیهانی. این خود نگاهی پدید می‌آورد مبنی بر این که آفرینش، فرایندی پیوسته و مستمر است اما انتظام‌های خاصی که برای هستی پیوسته و مستمر ما بنیادی است باید حفظ و باززایی شوند. اگر این الگوهای بنیادی حفظ و باززایی نشوند، ما راه دایناسورها را خواهیم پیمود. سیلان مدام ما را می‌بلعد و می‌فرساید. علت وجودی مراسم باززایی بسیار در میان جوامع بومی آمریکایی همین است». در ذهن یک بلک فوت، آن چه ما می‌دانیم

یک خراش گذرا (temporary marking) در این سیلان است، خراشی که من بعد به عنوان چارچوب ارجاع (reference point) مورد استفاده قرار می‌گیرد. می‌توان گفت که این چارچوب ارجاع گذرا، چستی واقعیت ما را تشکیل می‌دهد. اگر این واقعیت بازآفرینی نشود، واقعیت متفاوتی به وجود خواهد آمد. واقعیت جدید ممکن است واقعیتِ حالی حاضر ما نباشد. بنابراین آن چه به احساس درمی‌آید باید باززایی شود.

ذهن یک بلک‌فوت به دلیل تصویری که از سیلان مدام دارد مخزن خلاقیت است. اگر قرار باشد که این سیلان را در مقیاسی کیهانی یا در سطح ذهنی (mental) متشکل از امواج انرژی تصور کنیم، می‌توان خود را موج‌سوار فرض کرد: موج‌سواری بر روی این سیلان. در حین موج‌سواری، ما با جریان موج‌ها به حرکت درمی‌آییم، با موج‌ها یکی می‌شویم. محدود نیستیم به این که محیط بی‌واسطه را کانون توجه خود قرار دهیم، بلکه پذیرای همه چیز خواهیم بود، از محیط‌های محلی گرفته تا افق دوردست. در فرایند موج‌سواری بر سیلان، همه‌ی آمیزه‌های متفاوتِ امواج انرژی را می‌توان پذیرا بود و تجربه کرد. انتزاع پدیدار می‌شود اما نه هم‌چون نوعی هنر انتزاعی، بلکه انتزاعی سرشار از جنبش و حرکت. از نظر بصری، رقصِ امواج انرژی شکل و زیباست، شبیه به رقص بارقه‌های بادِ شمال.

سیلانِ مدام به نگرشی منتج می‌شود مبنی بر تغییرِ مدام و دگردیسیِ مدام. در ذهن یک بلک‌فوت، جنبه‌های انسان‌انگارانه‌ی (anthropomorphic) نموده‌های این آمیزه‌های انرژی عامل مهمی به حساب نمی‌آیند. اما روح، که مخرج مشترک به حساب می‌آید، عامل مهمی است. از این رو اعتقاد دارند که نمودِ انسان‌انگارانه‌ی آدمیان، حیوانات، گیاهان و ماده‌ی غیرارگانیک فقط نموده‌های این سیلان است و بس. آن‌ها پاینده و جاودان نیستند. تغییر می‌کنند. هیچ چیز معین و قطعی نیست. تنها قطعیت، تغییر است و بس.

ذهن بلک‌فوت به این دلیل مخزن خلاقیت است که با واقعیتی پیوند می‌یابد که منظر آن نظمِ مافوق آشوب (order over chaos) است. نظم مافوق آشوب بر این امر دلالت دارد که عالم بزرگتر از آن است که ذهن انسان بتواند آن را هضم و جذب کند. از منظر تنگ و محدود انسان، تصویرِ بس بزرگ به نظر آشوبمند می‌آید. ممکن است نظمِ نهفته داشته باشد، اما بزرگ‌تر از آن است که به مشاهده درآید. نتیجه آن که تنها چیزی که می‌توان ترسیم کرد و نظمِی به آن بخشید، آن هم از دریچه‌های فرهنگی خودمان، محیط‌های بی‌واسطه‌ی پیرامون ماست. در اسطوره‌های سرخپوستان بلک‌فوت، نگاه به عالم در مقام آشوب، در سیمای «نیرنگ‌باز» بروز و نمود می‌یابد. جان کلام این که نیرنگ‌باز همان آشوب است. از نظر غربیان داستان‌های نیرنگ‌باز نامأنوس و دور از ذهن به نظر می‌رسد. از دید یک بلک‌فوت، نیرنگ‌باز نمود و بروز همین سیلان است. فرست رایدر (First Rider) می‌نویسد:

از ... دیدگاه بومیان مهم نیست که سیمای نیرنگ‌باز چگونه پا به هستی می‌گذارد و این که قلمرو و حدود طبیعت و قدرت او چگونه است. او فقط هست. اما از منظر سیلان/جنبشِ مدام، می‌توان به آسانی دیدگاه مردم بومی را مشاهده کرد: کل آفرینش همواره در حال حرکت و تغییر است: هیچ چیز برای همیشه باقی نمی‌ماند. هیچ نوع غایت‌مندی (finality) وجود ندارد. آدمی ممکن است امروز آدم باشد، یا امروزه شبیه به آدم به نظر رسد، اما فردا به چیز دیگری بدل شود. صخره‌ای ممکن است به یک حیوان بدل شود، و حیوانی به یک درخت. به بیان دیگر، طرز تفکر بومیان بر این اساس است که در هر چیز یک امکان بالقوه‌ی زنده

وجود دارد. اما این امکان بالقوه، از منظر سیلانِ مدام، ممکن است در هر لحظه تغییر کند و به چیز دیگری بدل شود. تنها ثبات و تداوم، عدم ثبات و عدم تداوم است. هر چیز و همه چیز امکان وقوع دارد. نیرنگ باز همین است، او یک قهرمان فرهنگی است، شخصیتی است فرو دست و گندذهن، دگرگون ساز است و عطابخش و دشمن هر نوع مرزبندی. او خالق است و تعلیم دهنده. او همان سیلانِ مدام است.

ذهن یک بلک فوت به این دلیل مخزن خلاقیت است که از هر نوع مرزبندی اجتناب می کند، به این دلیل که هر جا مرزی وجود دارد، به سادگی از آن گذر می کند. ذهن بلک فوت مرز رخنه ناپذیری میان بیداری و رؤیا و خواب ترسیم نمی کند. آن چه در رؤیا وقوع می یابد بخشی از تجربه ی کلی فرد است، و بنابراین بخشی از واقعیت او محسوب می شود. دُن پیون (Don Pepion)، سرخپوستی بلک فوت از بازماندگان بلک فوت ها در مونتانا، می نویسد: «ورجل بالشو (Virgil Bullshoe) در مورد اهمیت رؤیاها می گوید "رؤیاها چیزی به شما می گویند"». پیون در مورد این که چگونه در آوازه های آیینی از رؤیاها درس می گیریم، به نقل از بالشو، می نویسد:

جالب این است که نیاکان آوازه ها را در نهاد من می گذارند. بنابراین برای آن ها در طول این انتقال به عنوان بخش طبیعی خواب خبرگرفتن آسان تر است زیرا آن ها در حال گوش دادن به من بوده اند. من کنار بقچه خوابیده بودم و همه ی آوازه های را که در خواب فرا گرفته بودم می خواندم، اما چیزی از آن ها نمی فهمیدم ... این است آن چه سرخپوستان می گویند، این که آوازه ها در نهاد شما کاشته شده است. در موقع لزوم بیرون می آیند. وقتی این آوازه ها را یاد می گیرم کم از آن ها استفاده می کنم؛ چون اگر به آن ها بیندیشم به یادشان نمی آورم، ولی همین که شروع کردم به خواندن، درست می خوانم. این ناشی از کمکی است که نیاکانم می کنند، آن ها نمی گذارند که من اشتباه کنم. به این ترتیب وقتی با یک آواز به مشکل برخورد می کنم، تنها کاری که باید بکنم همین است. همین که شروع کردم، به یادم می آیند، و من می توانم آواز بخوانم.

رؤیاها بخشی از فرایند یادگیری هستند. دانش را می توان از رؤیاها دریافت کرد، خواه این دانش به آدمیان مربوط باشد، خواه به حیوانات، گیاهان و اعیانِ غیرارگانیک مانند سنگ ها و صخره ها. به عبارت دیگر، رؤیاها از دستیابی به دانش از منظرِ سیلانِ مدام سخن می گویند.

و نکته ی آخر این که ذهن یک بلک فوت به این دلیل مخزن خلاقیت است که از زبان برای برقراری ارتباط استفاده می کند. زبان بلک فوت، مانند زبان بسیاری از سرخپوستان آمریکای شمالی، به سادگی در مدل ساختاری زبان های اروپایی قرار نمی گیرد. زبان های اروپایی بر نحو تأکید می کنند، که عبارت است از نظم کلمات در یک جمله. زبان بلک فوت بر ریخت شناسی (morphology) تأکید می کند، که عبارت است از روشِ بر ساخته شدن کلمات منفرد. جمله ی نوعی در زبان های اروپایی از نهاد و گزاره تشکیل می شود. بدون نهاد و گزاره جمله ای در اختیار ندارید، و از این بابت هیچ اندیشه ی کاملی. به همین دلیل برای انگلیسی زبانان درکِ واقعیتِ زبانِ بلک فوت ها، که بیشتر به فرایند و کنش می پردازد، و در واقع آینه دارِ سیلانِ مدام است، دشوار می نماید. زبانی اروپایی مثل انگلیسی گوینده را به سمت و سوی سوق می دهد که ناچار می شود با دوئیت ها بیندیشد: خوب و بد، قدیس و گناهکار، روز و شب، سیاه و سفید و مانند این ها. متیو برونسون (Mathew Bronson)، دوست زبان شناسم، به این امر تحت عنوان dichotomosis اشاره می کند. زبان بلک فوت ها گوینده را در چارچوب تقسیمات دوگانه ی مقولات محصور نمی کند. ممکن است مانند زبان

انگلیسی مرزهایی وجود داشته باشد، اما از این مرزها به سادگی می‌توان گذشت. تفاوت دیگر این است که انگلیسی‌زبان زمانی یک «انگلیسی‌زبان خوب» محسوب می‌شود که مخزن کلماتی که استفاده می‌کند گسترده باشد و او قفسه‌ای داشته باشد که تجربیات گوناگون را در جای مخصوص آن بچیند. اما، از آن سو، کسی که به زبان بلک‌فوت سخن می‌گوید مخزنی از کلمات را با خود حمل نمی‌کند. آن چه او با خود دارد مخزنی از آواها (sounds) است. اگر بتوان «جدول تناوبی عناصر» را از شیمی وام گرفت، می‌توان بلک‌فوتی را تصور کرد که از جدول تناوبی آواها بهره می‌برد. به بیان استعاری، تجربه کردن حرکت کردن پهلوی به پهلوی رویداد است و توصیف آن. به عبارت دیگر، گویشور خوب بلک‌فوت فردی است که در ساختن آمیزه‌هایی از «جدول تناوبی آواها» مهارت دارد. طبق محاسبه‌ی ویتِر-اسپون (Wither- spoon) ۳۵۶۲۰۰ روش متفاوت برای صرف فعل «رفتن» در ناواجو وجود دارد. پس در مورد امکانات سخن بگویید! در مورد خلاقیت!

مفاهیم سیلانِ مدام، نظم برآمده از آشوب، فرا رفتن از مرزها، و توصیف واقعیت از طریق فرایند و کنش، مفاهیم و ایده‌های دیوید بوهم را تکمیل می‌کند. وقتی با چشمان یک بلک‌فوت به واقعیت نگاه کنید، چیزی جز شکل بودن و زیبایی نمی‌بینید؛ چیزی جز خلق خالق به عنوان هنر. نمی‌توان چیزی گفت مگر ابراز حیرت از حرکت و سیلانِ مدام. نمی‌توان چیزی گفت مگر این که همه چیز در معرض امکانات خلاق است. آیا جای شگفتی است که دیوید بوهم این قدر با جهان‌نگری بلک‌فوت‌ها هماهنگ و هم‌خوان است؟ کتاب در باب خلاقیت گفتاری است به زبان انگلیسی و بسیار شبیه به آن چه همواره به عنوان سرشت و بنیانِ جهانِ بلک‌فوت شناخته و احساس شده است. در باب خلاقیت گفتاری است در باب امکاناتِ ذهنِ خلاق.